

مشهد و آراگاه سلطان غوری

بقلم سرور خان گویا
عضو انجمن ادبی



ندی قبل یاد داشت مختصری راجع بقتله و مضجع سلطان شهاب الدین غوری که در دهک غزنه واقع است از طرف جناب یار محمدخان ترکی باین انجمن رسیده و در شماره مسلسل ۴۴ مجله کابل از نظر خوانندگان محترم گذشته است چون انجمن در اطراف یاد داشت نامبرده و عده تحقیقات مبسوط تری را داده بود اینک بنده نسبت باین موضوع به بعضی مأخذ و مراجع که در دسترس من قرار یافته رجوع کرده و به حقیقت واقعه رسیده و در ضمن دیدم که اختلاف مؤرخین در یک مسئله روشن و واضح تا کدام اندازه بوده و حقایق را چگونه با هم مخلوط کرده اند خصوصاً تاریخ های که بعد از حمله تیمور نوشته شده غیر از جنبه تقلید و روی نویسی بدون تحقیق و تعمق از یک دیگر کاری نساخته مزایا و محاسنی را که مؤرخین قرن سوم ناصده هفتم و هشتم داری آن بوده اند بکلی فاقدند اینک اقوال آن مؤرخینی را که درین موضوع چیزی از روی صحت و تحقیق نوشته اند با اقوال سایر مؤرخین که نوشته های آنها مورد اختلاف و بهترین نمونه از مسامحات آنهاست از لحاظ قدامت تاریخی و مسامحات عصری درین جا بترتیب آورده و بعد ما حاصل و نتیجه استنتاج خود را مینویسم :

عزالدین ابوالحسن علی جزری معروف باین الاتیر (۵۵۵ - ۶۳۰) در تاریخ معروف خود موسوم به الکامل فی التاریخ در سال ۶۳۸ یعنی دو سال قبل از وفات خود انجام داده است در ذکر قتل شهاب الدین غوری مینویسد : درین سنه در نخستین شب از شعبان وقت نماز خفتن ابوالمظفر محمد ابن سام غوری پادشاه غزنه و خراسان در حین عودت از لاهور در دهک نام قریه واقع در بین غزنه و سیستان بعز شهادت رسید و قتیکه مؤید الملک وزیر با عساکر سلطان شهید بفرشاهور رسید در بین غوریها و اتراک آتش خلاف شعله و رشد چه غوریها میگفتند ما از راه مکرهان بغزنه میرویم و میخواستند بدین بهانه پیامبان نزدیک شده و بهاؤ الدین سام فرمانروای بامیان را پادشاه سازند و اتراک میخواستند از راه سوران بغزنه روند و غرض آنها نزدیک شدن (بنام الدین الدز) غلام شهاب الدین بود که درینوقت در کرمان نام شهری (غیر از کرمان ایران) که در بین غزنی و لاهور واقع است حکومت داشته تا المذز. مذکور خزانه را حفاظت نموده قاصدی از کرمان بحضور غیاث الدین فرستاده و او را

به تخت و تاج غزه دعوت نماید چون آتش نزاع و اختلاف بالا گرفت چنانکه نزدیک بود حادثه بکشت و خون منجر گردد مؤیدالملک بغوربها توصل جست و آنها مؤیدالملک و اتراک را باخذ خزانه و محفه که دران جنازه سلطان شهاب الدین بود اجازه دادند خلاصه براه مکرهان عازم شدند وزیر و همراهان او را درین راه محنت و مشقت بزرگی روداد چه تیراهیه و اوغان و غیره ساکنین آن جبال بنا بتاراج اطراف عسکر گذاشتند تا آنکه بکرمان رسیدند تاج الدین الدز با استقبال آنها بر آمد و چون محفه شهاب الدین و جنازه اش را دید قرار دادی که در حیات شهاب الدین داشت زمین بوسی نمود و چون او را مرده دید قزان و اوایلا بموده جامعه بردید چنانکه مردم را بگریه و شیون در آورد و یک روز دیدنی بود. ابن اثیر جلد ۱۲ صفحه ۹۸، ۹۹ طبع مصر.

قاضی ابو عمر منهاج سراج جوز جانی (۵۸۹ هـ) وفاتش در نیمه دوم قرن هفتم (که پدرش مولانا سراج الدین منهاج در خدمت سلطان شهاب الدین غوری میزیسته و از طرف آن پادشاه در سال ۵۸۲ هـ بمنصب قضا لشکر هندوستان نامزد شده در تاریخ معروف خود طبقات نامری که یکی از معتبرترین تاریخ دور سلاطین غوریه است و در شوال ۶۵۸ هـ به انجام رسیده است مینویسد :

چون سلطان مراجعت به غزنین کرد بدست فدائی ملاحظه در منزل دهیک در شهر سنه اثین و ستانه (۶۰۲) شهادت یافت رحمت الله علیه رحمة واسعة و یکی از فضلی آن وقت درین معنی نظم کرده است تحریر افتاد تا در نظر پادشاه مسلمانان آمد :

شهادت ملک بحر و بحر معزالدین کز ابتدای جهان نه جو او نیا مدیک

سوم ز غره شعبان سال ششصد و دواصع علوم انسانی در غزنین بمنزل دهیک

چون سلطنت غازی معزالدین محمد سوم بدیهک شهادت یافت سلطنت بهاؤالدین محمد سوم بن محمود ماناب مرقد هما در راه بر حمت حق پیوست چنانچه پیش ازین تحریر یافته است . خصمان ملک غور و غزنین و بامیان و هند از تخمه شنبانان دو فریق ماندند یک فریق سلاطین غور و دوم فریق سلاطین بامیان چون مرقد سلطان معزالدین از منزل دهیک به جانب غزنین روان کردند ملوک و امرای ترک که موالی سلطان غازی بودند مرقد سلطان را بقره بستند و در قبض آوردند چون بطرف کرمان رسیدند مؤیدالملک و وزیر محمد عبدالله سنجری رحمة الله با چند تن از معاریف امرای اتراک بطرف غزنین با مرقد سلطان نامزد شدند چون مرقد غزنین رسید بعد از دو روز سلطانان بامیان علاؤالدین محمد و جلال الدین علی یسران سلطان بهاؤالدین سام بامیانی با استدعای امرای غور چنانچه سیه سالار سلیمان شیش و سیه سالار حروش و دیگر معاریف دارالملک غزنین از طرف بامیان بر سیدند و در

شهر غزنین آمدند ، سلطان علاؤالدین محمد سوم بامیانی که یسر مهتر بود به تخت بنشست . طبقات ناصری جزوه دوم صفحه ۱۲۴ ، ۱۲۸ ، ۱۲۹ طبع ایشیا نیک سوسایتی آف بنگال . عمادالدین ابوالفدا (۶۷۲ - ۷۳۲) در تاریخ المختصر فی اخبار ایشیا نیکه سال ۶۲۸ را از کامل این الایر مختصر کرده و از آن زمان تا سال ۷۲۱ را خود آورده است درین موضوع چنین مینویسد : در هداسته شهاب الدین ابوالمظفر محمد بن محمد بن الحسین غوری ملک غزنه و خراسان بعد از هودت لاهور بمنزلی که او را دمبل میگفتند در شب اول ماه شعبان قبل از نماز عشا به شهادت رسید جزوه دوم صفحه ۱۰۶ طبع مصر .

محمد بن خاوندشاه بن محمود معروف بمیرخوند (وفات ۹۰۳ درهرات) در تاریخ معروف خود روضة الصفا مینویسد : چون از معرکه سلطان محمد خوارزم شاه روی گردان شد بدار الملک خود رسید فرمان داد تا بقایای لشکر بسفر ۳ ساعه ترکستان قیام نمایند و درین اثنا منبیا بن بعرض او رسانیدند که طائفة از ساکنان کوه جودی اظهار عصبانیت کردند سلطان عزیمت دیار ترک موقوف داشته بدانطرف رفت و جمع کثیر از ایشان کشته و اسیر گرفته عنوان مراجعت به جانب غزنین منعطف ساخت و در اتنای راه بمنزل دمیک فدائیان او را شهید کردند بیت :

شهادت ملک بحر و بر معز الدین کنز ابتهای جهان مثل او نیامد یک
سوم زغرۀ شعبان بسال ششصد و دو قتاد دررۀ غزنین بمنزل دمیک

روضه الصفا جلد ۴

غیاث الدین معروف بهخوند میر (وفات ۹۴۱ درهند) در تاریخ حبیب السیر مینویسد : در وقت مراجعت بمنزل دمنک بزخم خنجر یکی از فدائیان ملاحظه شهادت یافت نظم :

شهادت ملک بحر و بر معز الدین کنز ابتهای جهان مثل او نیامد یک
سوم زغرۀ شعبان بسال ششصد و دو قتاد دررۀ غزنین بمنزل دمنک

جزوه چهارم از جلد دوم صفحه ۱۰۶ حبیب السیر

محمد قاسم هند و شاه استرآبادی در تاریخ فرشته که تا وقایع سال ۱۰۱۰ را آورده است چنین می نویسد : چون سلطان بتاریخ دوم شعبان سال مذکور بکنار آب نیلاب رسید و در منزلی که بر مهیک اشتها داشت فرود آمد قضا را در آن چند روز بیست نفر از کفار کهکران که اکثر خویشان و اقربا و فرزندان ایشان در جنگ سلطان شهاب الدین کشته شده بودند عهد و سوگند شده و کشته شدن بر خود قرار داده و آخر در باب کشتن سلطان شهاب الدین تدبیرها جستند و در وقت کوچ که فراشان سرا پرده ها فرود می آوردند خرگاه خاصه سلطان شهاب الدین و مضجع و مسکن او کماحقه بخاطر آوردند و شب سوم ماه مذکور یکی از کهکران پیش آمد و دربان سلطان را از نم کار زده بگریخت چون غوغا شد جمیع مردم حتی خدمتگاران نزدیک سلطنت

بر وی جمع آمدند و دران وقت آنجماعت فرصت یافته يك شقه سرا یرده را بکار داد شکافتند و داخل شده با کاردها و دشمنهای برهنه بخرگام در آمدند دوسه غلام ترك خدمتگار که حاضر بودند از کمال حیرت مانند جوب خشک بیچین و بی حرکت گشتند و کهکران بخاطر جمع در اثنای تباری خفتن آن شاه عالیجاه را بیست و دو کارد زده بدرجه شهادت رسانیدند قطعه :

شهادت ملك بجز و بر معزالدين كز ابتدای جهان مثل او نیامد يك
سوم زغرۀ شعبان بسال ششصد و دو فتاد در رة غزنین بمنزل رنهك

سلطنت او از ابتدای حکومت غزنین تا آخر عمر سی و در سال و چند ماه بوده از و يك دختر بمماند گویند وزیرش خواجه مؤید الملك بن خواجه محمد سجستانی بعضی كهكران غدار را بدست آورده سیاست غیر مکرر بکشت و امر او سران سیاه را باخود متفق ساخته در محافظت خزانه که چهار هزار اشتر بار بود از ایشان قسم و سوگند گرفت و غلامان سلطان شهید را که میخواستند خزانه را تاراج نمایند تهدید و تخویف مانع آمده و جنازه آن شاه جججاه را برداشته بحشمت و شوکت هرچه تمامتر متوجه غزنین شد، میل خاطر خواجه مؤید الملك و امرای اتراك بسلطنت غیاث الدین محمد بود امرای غور در سر خیال سلطنت بهاؤالدين سام داشتند ازین سبب چون بحوالی فرساور رسیدند بین الغزنیین مخالفت تمام بظهور رسید خواجه مؤید الملك براهی که بکرمان نزدیک تر بود میخواست روانه شود چه که تاج الدین ایلدگر که یکی از غلامان سلطان شهاب الدین بود و نهایت اخلاص بسلطان غیاث الدین محمد داشت در آنجا بود و امرای غور اراده داشتند که از راهی سیر کنند که نزدیک تر بیامیان باشد تا خزانه را ببهاؤالدين سام واصل سازند و بر سر این مقدمه نزدیک بوان که شمشیر در میان یکدیگر نهند و کار ضایع سازند خواجه مؤید الملك پیش امرای غور رفته ملائمت بسیار نمود و بدلائل و براهین خاطر نشان کرد که مناسب آنست که از راه شیوان و کرمان متوجه غزنین باید شد و از قبائل افغان و کفار تراهیه زحمت بسیار کشیده چون بنواحی کرمان رسیدند تاج الدین ایلدگر باستقبال محفه سلطان بیرون آمد همین که نظرش بر محفه افتاد از اسب فرود آمده زمین ادب بیوسید و بعد از آنکه دامن محفه را برداشته کابرد سلطنت بنظرش در آمد دستار از سرش برداشته و پیراهن دریده کویه وزاری آغاز کرد و ماتم را تازه ساخت القمه بشاریخ بیست و دوم شهر شعبان محفه سلطان شهاب الدین را بغزنین رسانیده در حظیره که برای دختر خود ساخته بود دفن کردند گویند در غزنین خزانه بسیار از لور و نقره و جواهر ازوباز مانده از آن جمله یانصد من الماس که از جواهر قیسه است مانده بود و دیگر نقود و اموال را ازین قیاس میتوان نمود تاریخ فرشته مقاله دوم صفحه ۱۰۴ - ۱۰۰ .

میرتامس ولیم بیل در مفتاح التواریخ می‌نویسد: هنگام معاودت در اثناء راه بتاریخ غمره شعبان روز سه‌شنبه سال شصت و دوی هجری در دهک که دهی است از توابع غزنی بر کنار نیلاب از دست یکی از فدائیان کهکمر بقتل رسید تاریخ شهادت او از الفاظ صاحب‌السر بر استخراج می‌یابد و عزیززی در نظم آورده:

شهادت ملک بحر و بر شهاب‌الدین کر ابتدای جهان مثل او نیامد یک
سوم ز غمره شعبان سال شصت و دو فتاده در ره غزنین بمنزل دهک
مفتاح التواریخ صفحه ۵۲۰۵۱ طبع نول کشور

قاضی فقیر محمد ابن قاضی محمد رضا در مجمع التواریخ می‌نویسد: درین اثناء خبر عصبان ورزی سبکان کوه جوادی شنیده برای دفع ایشان شتافت و بسیاری را به تیغ انتقام گذرانید و در وقت مراجعت سوم شعبان ۶۰۲ در منزل دیک به خنجر فدائیان شهادت یافت مجمع التواریخ صفحه ۲۱۵ طبع نول کشور.

صاحب سیرالمناکرین می‌نویسد: سلطان بعد تنبیه آن فرقه و انتظام امور ملکه از لاهور معاودت بغزنین نمود چون نزدیک رسید در دهی از دهات غزنین از دست فدائی کهوگر که بر کاب سلطان رفته بود با اتفاق که روداد درجه شهادت یافت جلد اول صفحه ۱۰۵ طبع لکنهو.

میرزا نصرالله اصفهانی در کتاب داستان ترک‌تازان هند که بزبان فارسی سره نوشته است می‌نویسد: چون از آب سند گذشت بفرمود تا برده سرای او را نزدیک جانی که آنرا رتهک می‌گفتند بر لب آب زدند تا از بادهای دلکشی که از روی آب می‌وزد می‌تازه کند گروهی از کهکران که خویشان شان در جنگ واپسین کشته شده بودند برای کینه‌خواهی دیده بر بزنگاه دوخته داشتند تا آن‌دم که از کنار دیگر رود یکسوی خرگام شاهی را که رو بآب بود از نکهبان تپی یافتند هنگام نیمشب به آهستگی شنا کرده از آب گذشتند و بی آنکه دوچار کسی شوند بجادر خوابگاه شهاب‌الدین در آمده چندین زخمهای کاری بر او زدند و رشته زندگی او کسیخته شد $\frac{602}{815.3}$ روز سوم ماه هشتم سال شصت و دو تازی $\frac{1206}{3}$ و پانزدهم ماه سوم سال یکپزار و دویت و شش فرنگی مرده او را به همراهی دستور و همه بزرگان دربار او با ساز و نوای سوک روانه غزنین نمودند. داستان ترک‌تازان هند صفحه ۲۲۲

صاحب تذکره بهادران اسلام می‌نویسد: سلطنت در حین عود از پنجاب بعد از اطفای نائرة بغاوت و گوشاهی از طائفه کهو کهرون در منزل دهیک «متصل سوهاره ضلع جهلم پنجاب» بنا بر روایت طبقات ناصری از دست یک فدائی ملحد و بقول فرشته از دست

طائفه کپوکر به شهادت رسید اما قول فرشته ابداً قابل قیاس نیست چه چند نفر کپوکر که اگر چه بغایت دلیر و متهور هم باشند چگونه میتوانند که در حضور پهره و غلامان خاصه شاهی که در ممر که های بزرگ و مهلکه های مدعش از سلطات حفاظت می نمودند باین صورت سلطان را به شهادت برسانند و درینوقت همان غلامان دلاور مانند صورت دیوار بیخس و حرکت بوده بگذارند که سلطان به شهادت برسد روایت فرشته در مقابل منہاج سراج از پایه اعتبار ساقط می نماید چرا که پدر منہاج سراج قاضی لشکر سلطان محمد غوری بوده و خود او درین وقت بغیر و زکوه مرکز علاقه غور در قصر شاهی حاضر بوده منہاج سراج قاتل سلطان را یک فدائی ملحد می نویسد این فدائی یکی از سریدان حسن ابن سباح و عده از سلاطین و علما را بمر شهادت رسانیده بود و در وقتیکه ملک سیف الدین و غیاث الدین و سلطان محمد غوری طائفه ملاحظه را در ملتان استیصال نمودند ملحدین هم با انتقام برخاسته یک تن از آنها سلطان را در ۶۰۲ هجری شهید نمود قاتل چه از طائفه کپوکر و غیره آن از هر قومی که بوده اما یقیناً از فدائیان طائفه ملاحظه محسوب است منہاج سراج می نویسد که وزیر جنازه سلطان را با خزانه گرفته و خیلی باندبیر و احتیاط تمام رهسپار غزنین شد و در بامیان تاج الدین ابلدز از جنازه استقبال و مشایعت شایانی نمود و گلیم ماتم سلطان را هموار کرد ازین واقعه معلوم میشود که جنازه سلطان را در غزنه بخاک سپردند ولی ابو الفضل در جلد دوم آئین اکبری در ذیل نامورانی که در دهلی بخاک آسوده اند نام شهاب الدین را نیز می نویسد اگر چه در لیاقت و دانش ابو الفضل جای اعتراض نیست اما آئین اکبری را چهارصد سال بعد ازین واقعه نوشته است منہاج سراج شخصاً در عهد التمش بدلی آمده و در آنجا قاضی القضاة و صدر جهان دهلی گردیده و این هر دو رتبه را تا عهد بلبن دارا بوده و در همان وقت چندین نفر از امرا و ملوک معزبه در قید حیات بودند و خطبه سلطان محمد غوری هم بطور یادگار خوانده می شد با این مراتب اگر قبر سلطان در دهلی میبود دران زمان حتماً زیارت گاه مسلمانان قرار میگرفت فاضل و مؤرخ شهیر منہاج سراج هم که نمک خوار و تربیت یافته این خاندان بود یقیناً زیارت سلطان میرفت و از مزار او در دهلی نشانی میداد و در تاریخ خود از وصول جنازه سلطان بغزنه و ماتم داری تاج الدین ابلدز ابداً بحث نمی راند پس روایت منہاج سراج نسبت بروایت ابو الفضل بیشتر موثوق و معتبر است .

تذکره بهادران اسلام حصه دوم صفحه ۲۱۹ - ۲۲۰ طبع لاهور .

دایرة المعارف اسلامی درین موضوع می نویسد : در موقع بازگشت وقتیکه سلطان بمقام دمیاک Damyak بر ساحل دریای سند نزول فرموده بود از دست یک نفر ملاحظه متعصب (که سابقاً سلطان او را اذیت کرده بود) بشهادت رسید .

انسایکلو پیدیآف اسلام ج ۲ صفحه ۱۶۳ ستون ۲

اقوال و روایات مختلف فوق را برای اینکه اختلاف هججه و سبک نگارش مؤرخین موثوق و غیر موثوق را نشات بدهیم درین جا محض نمونه نقل و اقتباس نمودیم اما در اینکه سلطان شهاب الدین غوری در منزل دهک شهید گردیده و دهک هم یکی از قرأ و توابع غرنین بوده است شکی نبوده و مواضع دیگر از قبیل دمبل ، دمیک ، دمنک ، دیک ، رتهک ، دهمیک (متصل سوهاوه ضلع جهلم پنجاب) مهیک (کنار آب نیلاب) دمیاک ساحل دریای سند (که اغلب آن اغلاط کتابتی و طباعتی دیده میشود) و غیره بکلی از حقیقت و اعتبار عاریست بر علاوه از دلائل آتی بدون هر گونه تردد و اشتباه ظاهر میشود که دهک از دهات غزنه و شهادت گاه سلطان شهید هم در آنجا واقع است .

۱) در صورتیکه این اثیر و منہاج سراج که از مؤرخین معتبر بلکه از معاصرین سلطان شهیدند بطور صریح محل شهادت سلطان را در دهک غزنه مینویسند اقوال سایر مورخین در مقابل این دو مورخ شهر و موثوق بکلی ضعیف و از درجه اعتبار و اعتماد ساقط است .
 ۲) دهک در آن وقت بطور تحقیق از منازل معروف راه غزنه و از توابع نزدیک آن بوده است چنانچه ابواسحق ابراهیم بن محمد الفارسی الاصلطخری که در سنه ۳۲۹ به سیاحت بلاد و امصار عالم شروع کرده در کتاب المسالك والممالك خود مینویسد: از زیبوق ناسر روزن (۱) که آبادی آن سلطان منسوب است يك منزل است و از سر روزن تا حروری که آبادی آنهم سلطان منسوب است يك منزل است در بین این دو منزل یعنی سرروزن و حروری شهریست موسوم به نیشک (۲) و بالای آن پلی از آجر بسته اند از حروری تا دهک و رباط يك منزل راه است از حدود دهک و رباط دشت شروع گردیده بمنزلی که موسوم به شور آب است منتهی می شود .

المسالک و الممالک اصطخری ص ۲۴۹ طبع لیدن مطبع برلین و مطالعات و تحقیقات
 بر علاوه این حوقل که از نویسندگان قرن چهارم هجریست و از سنه ۳۴۰ تا ۳۴۸ سیاحت مشرق پرداخته است در کتاب المسالك والممالك و المفاوز و الممالك خود و مقدمه می که از علماء او اواخر قرن چهارم هجری است در کتاب الهدی و التاريخ که در سنه ۳۵۵ هجری تالیف شده مینویسند دهک منزلی است از منازل مابین زرنج پای تخت سیستان و بست که در حدود زابلستان یعنی ملک غزنه است .

این حوقل ص ۳۰۵ مقدمه ص ۵۰ .

۳) این دهک همان دهکیست که شاعر معروف دربار غزنه مسعود سعد سلمان مدت هفت سال در یکی از قلاع محکم آن که باسر سلطان ابراهیم ۴۵۱ - ۴۹۲ محبوس بوده و روزگار تلخی داشته در یکی از قصائد خود میگوید :

هفت سالم بکوفت سو و دهک پس از آنم سه سال قلعه نای

امانست به اینکه مدفن و آرامگاه سلطان در دهک قرار یافته باشد . بر خلاف اقوال مؤرخین

۱ - غالباً باسر روضه حایه که به ۲۷ کیلومتری از ارگون جانب غرنین واقع است تطبیق می شود .

۲ - غالباً باسر سه ده تطبیق می شود .

معاصر و غیر معاصر او است زیرا بقول ابن اثیر و منهاج سراج جنازه را از دهک بسوی غزنه نقل دادند و بلکه در همانجا دفن نمودند فرشته می نویسد که بتاریخ بیست و دوم شهر شعبان محفۀ سلطان شهاب الدین را به غزنی رسانیده در حظیرۀ که برای دختر خود ساخته بود دفن کردند ابن اثیر نیز در جلد یازدهم تاریخ کامل خود (صفحه ۷۷) در ذکر تسخیر شهر اجره از بلا دهند بدست سلطان شهاب الدین مینویسد : سلطان پس از تسلیم شدن شهر دختر شاه را تزویج کرد و مشارالیهها بدولت اسلام مشرف شد و بالاخره سلطان او را با خود بغزنه برد و معلم قرآن برای او مقرر کرد تا آنکه ملکه وفات کرد سلطان بر مرقد او بنای عظیم بر آورد و مردم غزنه بزیرات آن میرفتند . درین صورت با قرب احتمال هیچ استبعادی ندارد که جنازه سلطان را پهلوی ملکه او در آن بنا و مقبره که خود ساخته بود دفن کرده باشند .

ولی اینکه عوام مقبرۀ سلطان را در دهک دانسته زیارت گاه قرار داده اند بعقیدۀ نگارنده امریست که بواسطۀ مرور زمان از سؤ تفاهم و عدم تحقیق عوام نشأت نموده ولی زماننا معروف گشته است چه یقیناً از روی قرائن و امارات ظاهری است که محل مذکور همان مشهد سلطنت بوده که بعدها بنای مرقد و زیارت گاه او قرار گرفته و عوام الناس پس از اقتضای ازمنه مدید و طولانی و عدم اطلاع و تحقیق تاریخی فرق بین مشهد و مدفن کرده نتوانسته ، مشهد را مدفن دانسته و تا امروز به همین عقیده اند چنانکه بسا امثال چنین امور در شرق علی الخصوص در مملکت عزیز مامتداول بوده و رواج کامل دارد با این همه اگر در مقبرۀ موجودۀ سلطان که در دهک قرار یافته لوحی یا کتیبه یا سنگ نوشته بدست آید که مطابقت با سَنۀ شهادت آن سلطان نامور داشته باشد ما را بکلی از هر گونه تردد و اضطراب مصئون داشته . بر اِیما مسکت ترین دلیل و مقنع ترین برهانی خواهد بود . پس از روی اینهمه مأخذ و تشریحاتی که در بالا مذکور آمد ، این نتیجه بدست می آید که مشهد واقعی سلطان نامدار محمد شهاب الدین غوری در قریۀ دهک غزنی و چون با احترام آن شاه مبرور البته علامۀ در آنجا قرار داده شده بود لهذا امروز مرجع زیارت عوام شده و آنرا عین مرقد می دانند ولی آنچه موثوق و بنزد ما محقق است مدفن سلطان نامور غوری در غزنی واقع و غالباً در جوار ملکه معروف خود مدفون است .

با این همه مراتب امید و اریم طوریکه انجمن در نظر دارد عملاً مزار کتیبه ابن سلطان بزرگ را در غزنین صحیحاً مکشوف و معلوم دارد . مراجع و ماخذیکه درین مقاله بدان رجوع گردید .

ابن اثیر جلد ۱۲۰۱۱ ، طبقات ناصری طبع بنگال ابوالفدا طبع مصر ، روضه الصفا جلد ۱ ، حیب السیر جلد دوم تاریخ فرشته مقاله دوم ، مفتاح التواریخ طبع نولکشور ، مجمع التواریخ طبع نولکشور سیر المتأخرین جلد اول طبع لکنهو ، داستان ترکستان هند ، تذکرۀ بهادران اسلام حصۀ دوم طبع لاهور ، اناسی کلبویدیا اف اسلام جلد ۲ ، اسطخری طبع لیدن ، ابن حوقل ، طبع طهران ، مقدسی ، قصاید مسعود سعد سلمان نسخه قلمی ، سخن و سخنوران طبع طهران تاریخ ادبیات ایران نالیف دکتر شفق



عمارت سفارت کبرای افغانستان در ماسکو